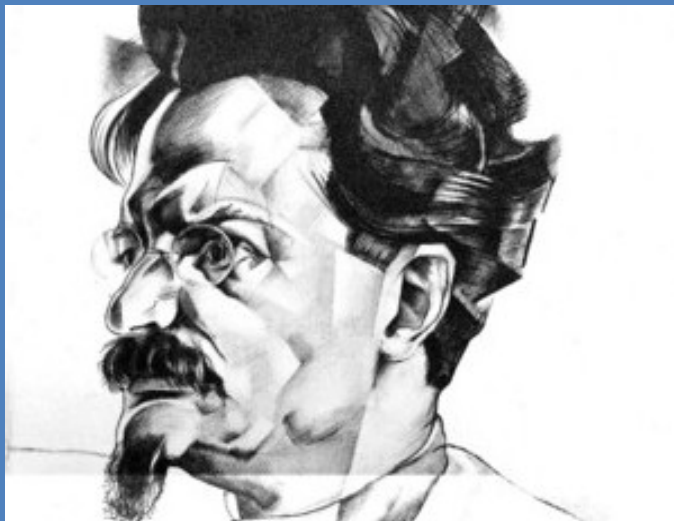


# برخی سئوالات در باره‌ی مسائل آمریکا



لئون تروتسکی

## فهرست

برخی سئوالات در باره ی مسائل آمریکایی  
«برنامه برای صلح» جدی نیست  
جدا کردن کارگران از کارفرمایان  
اهمیت عمیق رویدادها در فرانسه  
ما نمی‌توانیم به دور از طبقه ی خود قرار بگیریم  
تغییری که کارگران آمریکایی با آن مواجه هستند  
اگر ما شکست بخوریم، فاشیزم می‌آید  
اقتصاد آمریکا در طول جنگ  
درباره ی حزب «کارگری»  
شک‌گرایی خرده بورژوازی  
تجزیه و تحلیل عملی خود ما از فاشیزم  
ما می‌باید از هر روشنفکری استفاده کنیم

مترجم: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۹۷

## برخی سئوالات در باره‌ی مسائل آمریکایی

**سئوال ۱:** در حال حاضر نقش یک انقلابی آماده به خدمت در ایالات متحده

چه باید باشد؟

(الف) آیا او باید از رفتن به خدمت خودداری کند؟

(ب) تا چه حد حزب باید در حفظ کادرهای خود بکوشد؟

(پ) آیا حزب بهتر است بیش تر نیروی خود را در بخش نظامی

بگذارد یا بخش صنعتی؟

(د) نقش های آلترناتو (جایگزین) یک زن انقلابی در این جنگ

چه می تواند باشد؟

تروتسکی: اگر او آماده به خدمت گرفته است، پس بگذارید برود. من فکر نمی کنم که او باید از رفتن به خدمت خودداری نماید. او می باید با نسل خود جلو رفته و در زندگی این نسل شرکت کند. آیا حزب باید در مقابل ارتش، سعی در حفظ کادرهای خود داشته باشد؟ این به معنای حفظ آنان به روش بسیار بدی است. زمانی که بهترین بخش جمعیت کشور بسیج شده اند، پس کادرهای ما هم می باید در میان آنان باشند.

آیا حزب باید بیشترین نیرو خود را در ارتش متمرکز کند یا در سازمان های صنعتی؟ این بستگی به سایز (اندازه) میلیتاریزه (نظامی) و بسیج شدن دارد. اگر بخش بزرگتری از جمعیت کشور میلیتاریزه شده، پس بخش بزرگتری از حزب ما باید در ارتش باشد.

در باره زنان- تا جایی که زنان جای مردان را در بسیاری از بخش‌های صنعت و امور اجتماعی می‌گیرند، رفقای ما هم نقش خود را برای نسل خود ادا خواهند کرد.

ما باید درک کنیم که حیات این جامعه، سیاست و همه چیز متکی به جنگ خواهد بود، بنابراین برنامه‌ی انقلابی نیز می‌باید بر پایه‌ی جنگ تهیه گردد. ما با افکار واهی نمی‌توانیم با حقیقت جنگ یا پاسیویزم (صلح‌جویی) پارساگونه مخالفت کنیم. ما باید خود را در مرکزی که این جامعه آفریده قرار دهیم. این مرکز وحشتناک است - جنگ است- اما تا زمانی که ما ضعیف هستیم و قادر نیستیم که سرنوشت جامعه را در دست خود بگیریم؛ تا زمانی که طبقه‌ی حاکم به اندازه‌ی قدرتمند است که می‌تواند این جنگ را بر ما تحمیل کند، ما مجبوریم این [وضعیت] را اساس فعالیت خود قرار دهیم.

### «برنامه برای صلح» جدی نیست

من گزارش کوتاهی از بحث «شختمان» با پروفیسوری در «میشیگان»<sup>۱</sup> را خواندم و شختمان این نظریه‌ی خود را اینگونه فورموله کرد: «بگذارید برنامه‌ی ای برای صلح داشته باشیم و نه جنگ؛ برای توده‌ها، نه برای جنایت» و غیره. این [حرف] یعنی چه؟ اگر ما صلح نداشته باشیم، برنامه‌ی ای هم برای صلح نمی‌توانیم داشته باشیم و بورژوازی هم کاری جز سازماندهی جنگ ندارد. نه روزولت<sup>۲</sup> و نه «ویلکی»<sup>۳</sup> آزاد هستند تا تصمیم بگیرند؛ آن‌ها باید

---

<sup>۱</sup> - میشیگان یکی از ایالات آمریکا است.

<sup>۲</sup> - رئیس جمهور وقت آمریکا

<sup>۳</sup> - Wendell Lewis Willkie وکیل و مدیر شرکت و کاندیدای ریاست جمهوری حزب

جمهوریخواه در سال ۱۹۴۰.

شرایط را آماده جنگ نمایند و وقتی آماده شدند، جنگ را به راه خواهند انداخت. آن‌ها خواهند گفت که راه دیگری ندارند، به دلیل خطر از جانب هیتلر و غیره یا خطر از جانب ژاپن و غیره. تنها یک راه برای اجتناب از جنگ وجود دارد- و آن سرنگون کردن [نظام] این جامعه است. اما از آنجایی که ما برای این کار خیلی ضعیف هستیم، جنگ اجتناب ناپذیر است. پس مسأله برای ما مانند [بحث‌ها] در جمع بورژوازی نیست - «بیاید مقاله‌ای در باره‌ی صلح و نظیر آن بنویسیم.» مقاله‌ای است مناسب برای انتشارات «نیشن».<sup>۴</sup> مردم ما باید با این [موضوع] به طور جدی برخورد کنند؛ ما باید بگوییم: جنگ اجتناب ناپذیر است، پس بیاید یک برنامه‌ی کارگری سازماندهی شده برای جنگ داشته باشیم. آماده به خدمت جوانان بخشی از جنگ است و بخشی از برنامه‌ی ما می‌شود.

این سنوال مطرح است که در این زمان آیا آمریکا نیروی اعزامی خواهد فرستاد یا نه. تصور من این است که امکان فرستادن ارتش به اروپا یا هر جای دیگری را برای مدت یکی دو سال ندارند، زیرا شما نمی‌توانید در کشوری که در آن سنت نظامی ندارید، چنین ارتشی را یک شبه بسازید، برای مثال در آلمان، جایی که قرن‌ها است سنت میلیتاریستی پروسی داشته است.

اکنون سرمایه‌داران خواهان ایجاد ارتش میلیونی فوق‌العاده، ایجاد افسران و ایجاد روحیه نظامی تازه هستند و در شروع، توانسته‌اند نظر عمومی ملت را در جهت میلیتاریزم با موفقیت تغییر دهند. در زمانی که روزولت داشت سخنرانی کمپین خود را انجام می‌داد، اعتراض عمومی بر سر انزوآطلمبی بالا گرفته بود، اما اکنون تمام این احساسات به گذشته مربوط می‌شود - به دوران

---

The Nation - <sup>۴</sup>

کودکی یک ملت- علیرغم این حقیقت که این همه تنها همین چند ماه پیش اتفاق افتاد.

اکنون احساسات ملی به نفع یک نیروی زمینی، نیروی دریایی و نیروی هوایی فوق‌العاده است. این جو روانی است برای ایجاد یک ماشین ارتشی و شما خواهید دید که هر روز و هر هفته قوی تر و قوی تر خواهد شد. شما آموزشگاه‌های نظامی و غیره خواهید داشت و یک پروسی‌سازی (Prussianization) از ایالات متحده صورت خواهد گرفت. پسران خانواده‌های بورژوا به احساسات و ایده آل‌های پروسی آغشته خواهند شد و والدینشان به پسران خود که شبیه ستوان‌های پروسی شده‌اند، افتخار می‌کنند. این امر تا حدودی در مورد کارگران نیز صادق است.

## جدا کردن کارگران از کارفرمایان

به این دلیل است که ما باید سعی کنیم تا کارگران را از سایرین به وسیله‌ی یک برنامه‌ی آموزشی، با آموزشگاه‌های کارگری و با [تربیت] افسران از میان کارگران جدا کنیم، باید خود را وقف منافع ارتش کارگری و نظیر آن بنماییم. ما نمی‌توانیم از میلیتاریزه شدن فرار کنیم، اما درون این ماشین می‌توانیم خط‌طبقاتی بکشیم. کارگران آمریکایی نمی‌خواهند که مغلوب هیتلر گردند و به آن‌هایی که می‌گویند «بیایید یک برنامه‌ی صلح درست کنیم»، این کارگران می‌گویند «اما هیتلر یک برنامه صلح جویانه نمی‌خواهد.» بنابراین ما می‌گوییم: ما از ایالات متحده‌ای دفاع می‌کنیم که دارای ارتش کارگری، افسران برخاسته از میان کارگران، با حکومت کارگری و غیره باشد. اگر ما

پاسیفیستی منتظر آینده‌ای بهتر ننشسته باشیم و اگر ما فعالان انقلابی هستیم، کار ما باید نفوذ درون ماشین ارتشی باشد. البته از درون این ارتش، فردا ممکن است سپاهی را راهی میدان جنگ کنند و بی‌شک این سپاه کلاً نابود خواهد گردید، اما جنگ یک ریسک است و ما نمی‌توانیم دارویی را برای مبارزه با این ریسک‌ها اختراع کنیم.

البته حزب می‌تواند برای مردانی که در زمینه‌های خاصی مورد نیاز هستند، استثناء قائل شود، اما این تنها موارد استثنایی است و ما در اینجا در باره‌ی یک قانون کلی بحث می‌کنیم. اضافه بر این‌ها، رفقای ما باید بهترین سربازها و بهترین افسرها و همزمان بهترین مبارزین طبقاتی هم باشند. آنان باید بتوانند در کارگران حس بی‌اعتمادی نسبت به سنت قدیمی، نسبت به نقشه‌های ارتشی طبقه‌ی بورژوا و افسران‌شان آفریده و باید نسبت به لزوم آموزش افسرانی که از میان کارگران می‌آیند، اصرار ورزند، زیرا اینان افسرانی هستند که نسبت به پرولتاریا با وفا می‌مانند. در این عصر، هر گونه سئوال بزرگی، ملی یا بین‌المللی، با جنگ حل می‌شود، نه با روابط صلح‌جویانه. این به میل من و یا میل شما همبستگی ندارد، اما به دلیل تضادهای اجتماعی موجود، این مشکل سر راه ما آفریده شده است و ما از آن راه فرار نداریم. به این دلیل، این وظیفه‌ی هر کارگر و هر انقلابی است که بیاموزد چگونه نیروهای ارتشی را با مهارت دستکاری و تحریک کند.

در باره‌ی ضررها در اتحادیه‌ها، اگر ما یک بسیج بزرگ داشته باشیم، بعد اتحادیه‌ها پلافاصله بهترین عناصر خود را از دست می‌دهند و تنها آنانی که کهنسال هستند باقی می‌مانند. این افراد به احتمال قوی مُصر نیستند. از طرف دیگر، نسل‌های جوان‌تر برای اولین بار در تاریخ خود را مسلح می‌یابند - به

وسیله دولت! این کاملاً درست است که در وهله‌ی اول ما با انفجار وطن پرستی شوونیستی روبرو خواهیم شد و ما بیش از حال حاضر منزوی خواهیم گشت و این دوره از فعالیت، تحت سرکوب هم قرار خواهد گرفت، اما ما باید خود را با شرایط وفق بدهیم. به این دلیل است که امروز بی شک احمقانه خواهد بود که ما موضعی صرفاً پاسیفیستی و انتزاعی بگیریم؛ احساس توده‌های مردم این است که ضروری است تا از خود دفاع کنیم. ما باید بگوییم: «روزولت (یا ولکی) می گوید لازم است از کشور دفاع کنیم؛ بسیار خوب! اما اول باید کشور ما باشد، نه کشور ۶۰ خانواده و وال استریت آن‌ها. ارتش باید تحت فرماندهی خود ما قرار داشته باشد؛ ما باید افسران خود را داشته باشیم، افسرانی که نسبت به ما وفادار باشند.» از این طریق، ما می‌توانیم راه به سوی توده‌ها بیابیم که باعث گریز آن‌ها از ما نشود و سپس خود را برای مرحله دوم آماده نماییم - مرحله‌ی انقلابی تر.

## اهمیت عمیق رویدادها در فرانسه

ما باید از نمونه‌ی فرانسه به طور کامل استفاده کنیم. ما باید بگوییم: «من به شما کارگران اخطار دادم که آن‌ها، یعنی بورژوازی، به شما خیانت خواهد کرد! به "پِتِن" نگاه کنید که دوست هیتلر است. آیا ما شاهد همین اتفاق در این کشور باید باشیم؟ ما باید ماشین خود را تحت کنترل کارگری ایجاد نماییم.» ما باید مواظب باشیم که نه با شوونیست‌ها و نه با احساسات گنج آنانی که به فکر حفظ خود هستند، شناسایی نشویم، اما ما می‌باید احساس آنان را درک کنیم و خود را با این احساس‌ها به طور انتقادی وفق دهیم و نیز توده‌های

---

° - Petain بعد از جنگ جهانی اول او در فرانسه به مقام مارشال رسید.



مردم را برای درک بهتر از وضعیت آماده‌نماییم. در غیر این صورت، ما خود تبدیل به یک فرقه می‌شویم که پاسیویزم آن از همه بدبخت‌تر است.

ما باید همچنین اضافه‌کنیم که جنگ همیشه گرایشی به طرف روی کار آوردن رژیم‌های خودکامه و تک‌حزبی دیکتاتوری دارد. جنگ مرکزیت را فراهم می‌کند و در طول جنگ طبقه‌ی بورژوا نمی‌تواند اجازه دهد که کارگران امتیازات تازه کسب کنند. در نتیجه، اتحادیه‌های کارگری تبدیل به نوعی صلیب سرخ می‌شوند، یعنی نوعی تشکیلات خیریه. خود کارفرمایان تحت کنترل دولت قرار می‌گیرند و همه چیز قربانی ارتش می‌گردد و نفوذ اتحادیه کارگری به صفر می‌رسد. و ما باید این را اکنون بگوییم که: «اگر شما به ارتش کارگری، آموزشگاه‌های کارگری نپیونددید و به افسران طبقه‌ی کارگر تبدیل نشده و صرفاً به ارتش سنتی بپیونددید، شما محکوم به فنا هستید.» و این، به روش خود، خود اتحادیه‌های کارگری را محفوظ نگه می‌دارد.

حتی اگر ایالات متحده به اروپا یا آسیا هم نیروی نظامی بفرستد و انتظار می‌رود که درصد کشته‌شدگان بالا باشد، ما نمی‌توانیم برای رفقای خود استثناء قائل شویم، زیرا از طرف دیگر، ما نمی‌توانیم میزان سرعت پیشرفت انقلابی را در اروپا یا آسیا پیش‌بینی کنیم و شاید ارتش آمریکا در زمانی وارد یک کشور می‌شود که آن کشور در آغاز یک انقلاب قرار دارد. در این صورت، حتی دو یا سه تن از مردان ما می‌توانند نقش فوق‌العاده‌ای را در این دوره ایفا کنند. آن‌ها ممکن است از ارتش آمریکا بر ضد چنین انقلابی استفاده کنند و در چنین صورتی، یک مرد شجاع می‌تواند جهت کل‌گردان را

تغییر دهد. این امر قابل پیش بینی نیست - تعداد مجهول ها زیاد است، اما به همین دلیل ما می گوئیم که همه ی ما باید با طبقه ی خود همراه باشیم.

## ما نمی توانیم به دور از طبقه ی خود قرار بگیریم

من باور ندارم که یک انقلابی می تواند در اولین مرحله ی حساس - مثلاً حدود یک سال - کنار بایستد و بعد با عصا و کلاه خود بیاید و بگوید «رفقا اکنون، ما انقلاب را شروع خواهیم کرد!» عذر می خواهم که از این امر یک کاریکاتور درست می کنم. اما اگر او در ارتش خدمت کند و به دیگران درباره ی خطرهای نهادهای بورژوایی بگوید و به آن ها توصیه کند که برنامه ی کارگری خود را برای جنگ تهیه کنند، [و این کار را] علیرغم حملات شوونیست ها انجام دهد، حتی اگر همه از او روی برگردانند، بعد از مدتی خواهند گفت «به خاطر می آورید؟ او به ما گفت.» [به این ترتیب] او اعتبار می یابد. این امر در تمام جنگ ها و نیز در اعتصابات و جنبش های صنفی تکرار می گردد. تنها چیزی که آن ها باید به خاطر داشته باشند این است که «این مرد به ما هشدار داد و ما او را رد کردیم.» در این مرحله او رهبر و قهرمان آنان می شود.

اگر رهبران به دنبال حفظ خود باشند، عیناً همین می شوند: یعنی کنسرو [مثل ترشی] و یا خشک می شوند [مثل برگه هلو...]. اگر وارد جنبش شوند، می توانند به پنج، ده یا بیست نفر دیگر توان بخشند. افزایش تعداد کادرهای ما از اهمیت زیادی برخوردار است. این افزایش می تواند چند صد برابر شود. کادرهای ما به آموزش میان جنبش توده ای نیاز دارند و چطور می توانند این تجربه را خارج زندگی توده ها بیابند؟ خیر! پریدن بیرون از عصر خود

غیرممکن است. اضافه بر این، ما باید تنظیماتی را با ستاد کل انجام بدهیم و من مطمئنم که آن‌ها با عقیده‌ی فرار موافقت نخواهد کرد.

## تغییری که کارگران آمریکایی با آن مواجه هستند

**سوال ۲:** عقب افتادگی طبقه‌ی کارگر ایالات متحده چطور می‌تواند باعث پیشرفت یا عقب نگاه داشتن فاشیزم شود؟

(الف) امکان اینکه دیکتاتوری دوران جنگ به یک دیکتاتوری تمام عیار فاشیستی تبدیل شود، چیست؟

تروتسکی: عقب افتادگی طبقه‌ی کارگر ایالات متحده آمریکا امری است نسبی. از خیلی از جهات بسیار مهم، طبقه‌ی کارگر آمریکا مترقی‌ترین طبقه‌ی کارگر دنیا است؛ چه از نظر تکنیکی و چه از نظر استاندارد زندگی.

ما اکنون می‌توانیم انتظار یک تغییر در وضع اقتصادی ایالات متحده را داشته باشیم - یک تغییر بی‌پرده و سریع و بعد وقتی جنگ شروع شود، بدبختی‌ای که پیگیر می‌گردد. هم اکنون نیز تحت برنامه‌ی میلیتاریزه کردن که میلیون‌ها میلیون انسان‌ها را درون ماشین جنگ انداخته است، پایین آمدن به سرعت استاندارد زندگی طبقه‌ی کارگر، باعث تغییر فکر سریع در میان کارگران آمریکایی خواهد شد.

کارگر آمریکایی بسیار جنگجو است - همان طوری که در زمان اعتصابات ملاحظه کردیم. آن‌ها سرکش‌ترین اعتصابات را در جهان داشته‌اند. آنچه که کمبود کارگران آمریکایی است، نداشتن یک روح عمومیت دادن یا تحلیل است از موقعیت طبقه‌ی خود در جامعه به طور کلی. کمبود اجتماعی فکر کردن

برمی گردد به کل تاریخ کشور- چشم انداز غرب دوردست با امکانات نامحدود برای ثروتمند شدن همه و از این قبیل. حالا همه‌ی این چیزها از بین رفته است، اما اندیشه‌ی انسان در گذشته باقی می ماند. ایدالیست ها فکر می کنند که ذهنیت انسان مترقی است، اما در واقعیت محافظه کارترین عنصر در اجتماع است. تکنیک شما مترقی است، اما ذهنیت یک کارگر از عقب می آید. عقب افتادگی آن ها شامل نداشتن توانایی عمومیت بخشیدن به مشکلاتشان است؛ آن ها همه چیز را شخصی می بینند.

اکنون جنگ به کارگران آمریکایی اجتماعی اندیشیدن را می آموزد. بحران های اقتصادی نقداً شروع شده است و در اتحادیه کارگران آمریکا<sup>۶</sup> ما شاهد اولین عکس العمل کارگران هستیم؛ عکس العملی گنج اما مهم است. آن ها شروع کرده اند تا خود را به شکل یک طبقه احساس کنند؛ آن ها ۱۰ تا ۱۴ میلیون بیکارند را می بینند و از این قبیل. اکنون جنگ ادامه خواهد یافت به آن ها اجتماعی اندیشیدن را می آموزد و این یعنی انقلابی اندیشیدن.

### اگر ما شکست بخوریم، فاشیزم می آید

در باره‌ی فاشیزم. در تمام کشورها جایی که فاشیزم پیروز شده، ما قبل از رشد و پیروزی فاشیزم، با موجی از رادیکالیزم توده های کارگری و دهقانان فقیر و دامداران و خرده بورژوازی روبرو بودیم. در ایتالیا، بعد از جنگ و قبل از ۱۹۲۲، ما شاهد موج انقلابی با ابعاد فوق العاده ای بودیم؛ دولت فلج شد، پلیس وجود نداشت، اتحادیه های کارگری هر کاری که می خواستند می کردند،

اما هیچ حزبی وجود نداشت که بتواند قدرت را بگیرد. در نتیجه‌ی آن و به عنوان یک بازتاب فاشیزم پیروز گردید.

در آلمان هم همین طور. ما موقعیتی انقلابی را در سال ۱۹۱۸ داشتیم؛ بورژوازی حتی نخواست در قدرت شرکت داشته باشد. سوسیال دموکرات‌ها انقلاب را فلج کردند. سپس کارگران چند بار دیگر در سال‌های ۱۹۲۲، ۲۳ و ۲۴ اقدام کردند. این امر مصادف با زمان ورشکستی حزب کمونیست بود. تمام این مسائل را قبلاً شرح داده ایم. سپس در ۱۹۲۹، ۳۰ و ۳۱ کارگران آلمان موج انقلابی تازه‌ای را شروع کردند. قدرت فوق العاده‌ای درون کمونیست‌ها و اتحادیه‌های کارگری موجود بود، اما بعد سیاست «فاشیزم اجتماعی» مشهور جا افتاد که اختراع شد تا طبقه‌ی کارگر را فلج کند. تنها بعد از این سه موج عظیم و فوق العاده بود که فاشیزم به یک جنبش بزرگ تبدیل شد. در قانون هیچ استثنایی وجود ندارد: فاشیزم زمانی می‌آید که طبقه‌ی کارگر ناتوانی کامل خود را در گرفتن سرنوشت جامعه در دست‌های خود نشان می‌دهد.

در ایالات متحده هم همین طور است. نقداً عناصر فاشیست وجود دارند و آن‌ها البته از تجربه‌ی ایتالیا و آلمان هم برخوردارند. بنابراین آنان با سرعت بیش‌تری عمل می‌کنند. اما شما نمونه‌هایی از کشورهای دیگر را هم دارید. امواج تاریخی بعدی در ایالات متحده، امواج رادیکالیزم توده‌ای خواهد بود، نه فاشیزم. البته جنگ می‌تواند برای مدتی جلوی این رادیکالیزه شدن را بگیرد، اما همین امر به رادیکالیزه شدن سرعت فوق العاده و جهش می‌بخشد. جنگ نمی‌تواند به طور اورگانیک پیشرفت را تغییر دهد، اما می‌تواند برای مدتی در آن وقفه ایجاد نموده و بعد به جلو براند. همان طوری که قبلاً گفتیم،

جنگ تنها ادامه‌ی سیاست در زمینه‌های دیگر است. از اینرو من مطمئن هستم شما در ایالات متحده امکانات بسیاری را برای کسب قدرت خواهید داشت، پیش از آنکه فاشیزم به یک نیروی غالب تبدیل شود.

ما نمی‌باید دیکتاتوری جنگ - یعنی دیکتاتوری ماشین نظامی و کارکنانش و دیکتاتوری سرمایه‌ی مالی- را با دیکتاتوری فاشیستی، یکی فرض کنیم. زیرا که برای دومی [دیکتاتوری فاشیستی] ابتدا یک احساس یأس و ناامیدی از جانب بخش عظیمی از توده‌ها لازم است. وقتی احزاب انقلابی به مردم خیانت می‌کنند، وقتی پیشگام کارگری نشان می‌دهد که توانایی رهبری مردم را به سوی پیروزی ندارد است که بعد زارعین، مغازه داران کوچک، بیکاران، سربازان و غیره، توان پشتیبانی از یک جنبش فاشیستی را می‌یابند؛ و تنها در این زمان.

یک دیکتاتوری نظامی صرفاً یک نهاد بوروکراتیکی است که به وسیله‌ی ماشین نظامی تقویت شده و متکی به میزان انحراف و اطاعت مردم می‌باشد. پس از چندی، این احساس می‌تواند تغییر کند و آنان بر ضد دیکتاتوری نظامی سرکش شوند.

بلی، احساس بر ضد خدمت اجباری در ایالات متحده احتمالاً می‌تواند نقطه‌ی عطفی برای این سرکشی باشد. هم اکنون ما این فرصت را داریم که به کارگران نشان دهیم که طبقه‌ی بورژوا مشکلات را چگونه حل می‌کند و در این باره می‌توانیم بگوییم:

«ببینید، آن‌ها اکنون می‌خواهند میلیتاریزم پروسی را بر شما تحمیل کنند که برای زندگی کارگران هیچ ارزشی قائل نیست.» ما احتمالاً می‌توانیم انتخاب

افسران را مطالبه کنیم - و این می تواند شعار خیلی خوبی باشد: «افسران منتخب خود سربازان».

## اقتصاد آمریکا در طول جنگ

**سوال ۳:** امکان ساختن یک اقتصاد خودکفا در نیمکره‌ی غربی [در دنیای غرب] تا چه اندازه است؟

تروتسکی: خیلی زیاد نیست، به ویژه در زمان جنگ. در دوره‌ی جنگ، ما در تمام نیمکره‌ی غربی با عمیق تر شدن بدبختی خودکفا روبرو هستیم. جنگ تنها اول کار است، تأثیرات آن دهه‌ها بر جا خواهد ماند. حتی هیتلر هم که فعلاً اروپا را دارد و فردا هم بریتانیای کبیر را تصاحب می کند، تنها مردم گرسنه را دارد. او باید مستعمرات را حفظ کند و این امر بر اقیانوس ها هم دلالت دارد. و این یعنی درگیری های درازمدت! سربازان و دریانوردان آلمانی که در جنگ شرکت داشته اند، پس از بازگشت به آلمان با کشوری غرق در بدبختی، قحطی و بیماری های واگیر و کشنده روبرو خواهند شد. این ها دستاوردهای هیتلر در سال های آینده است.

زمانی که آمریکایی ها به جنگ می روند، جنگ اقتصادی ایجاد می کنند؛ به این معنا که همه چیز را قربانی ارتش و مقاصد جنگ می کنند - که بدبختی مردم کشور را بوجود می آورد. چطور می تواند یک اقتصاد خودکفا برای ایالات متحده بوجود آید؟ در دوران صلح شما ۱۰ میلیون بیکار دارید؛ در دورانی که شما از رفاه نسبی برخوردار هستید. در دوره های بحرانی شما ۱۳ تا ۱۴ میلیون بیکار دارید. علاوه بر این، شما باید صادر کنید. برای این کار باید وارد کنید. چه؟ کالاهایی که زندگی کشاورزان را به فنا می کشد؛

کشاورزانی که در حال حاضر نیز به شکل مصنوعی تأمین می شوند؟ خیر، امکانی وجود ندارد. در عوض، لازم است نوعی فاشیزم را سازمان داد - یک نوع کنترل سازماندهی شده از بدبختی، زیرا مگر نه اینکه فاشیزم یک بدبختی سازماندهی شده برای مردم است. «نیو دیل»<sup>۷</sup> [معامله نو] سعی کرد تا راه بهتری را ارائه دهد اما موفق نشد، زیرا در آن دوره شما هنوز خیلی ثروتمند بودید برای اینکه بدبختی فاشیزم را لمس کنید. اما شما فقیرتر و فقیرتر خواهید شد و در نتیجه‌ی آن، «نیو دیل» بعدی به شکل فاشیستی ظاهر خواهد شد. تنها راه حل، همان سوسیالیزم است.

کنفرانس پان آمریکن<sup>۸</sup> احتمالاً آخرین شکل جوشش گسترده‌ی سیاست «همسایه‌ی خوب روزولتی» بود. ایالات متحده آمریکا بدون آنکه ابتدا سلطه‌ی خود بر کشورهای آمریکای لاتین را تضمین کند، نمی‌تواند وارد هیچ جنگی بشود، یا اینکه حتی برای آن خود را آماده کند. تضمین حقیقی آن‌ها همان ناوگان‌ها و هواپیماهای آمریکایی آن‌ها است. به این ترتیب، مشت آهنین از زیر چتر سیاست «همسایه‌ی خوب» بیرون می‌زند. ما دیدیم که آرژانتین کمی سرکش بود، اما آن هم آخرین جوشش برای استقلال بود. واشنگتن اجازه‌ی اینگونه سرکشی‌ها را نمی‌دهد. ارتش البته یک مقصود جهانی دارد، اما قدم فوری باید در جهت به تمکین درآوردن آمریکای جنوبی به منظور تمکین کردن باشد. برای ایالات متحده، آمریکای لاتین مانند اتریش و چکسلواکی برای هیتلر است: سکوی پرتاب به سوی چیزهای بزرگ‌تر.

---

<sup>۷</sup> - The New Deal اصول سیاسی و اقتصادی مورد تأکید فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا بود که هدف آن احیای اقتصادی و اصلاحات اجتماعی بود.

<sup>۸</sup> - The Pan-American Conference عموماً جلساتی بود بین اتحادیه‌ی پان آمریکایی که سازمانی بود متشکل از کشورهای آمریکای شمالی و آمریکای لاتین، نمایندگان دولت ایالات متحده برای برقراری روابط با همسایگان جنوبی ایالات متحده.



اینکه آیا ایالات متحده کنترل مستقیم کشورهای آمریکای لاتین و کانادا را به دست خواهد گرفت و یا اینکه باید همه چیز را در روند پیشرفت آن ها نگاه کرد، ما شاهد هر دو خواهیم بود. ما در دوره‌ی آتی انواع ترکیب ها را خواهیم داشت و واشنگتن متن شرایط آن ها را مشخص خواهد کرد.

## درباره‌ی حزب «کارگری»

**سئوال ۴:** به نظر شما آیا به اندازه‌ی کافی اختلاف بین اکثریت و اقلیت وجود داشت که منجر به انشعاب شود؟

تروتسکی: در اینجا لازم است که به این سئوال دیالکتیکی نگریست و نه مکانیکی. معنای این کلمه وحشتناک «دیالکتیک» چیست؟ یعنی مسائل را از زاویه [روند] پیشرفت آن ها مد نظر قرار داد و نه در وضعیت ساکن. اگر ما اختلافات سیاسی را همان طوری که هست بپذیریم، می توانیم بگوییم که این اختلافات کافی برای انشعاب نبود، اما اگر آن ها گرایشی را برای پشت کردن به پرولتاریا و روی آوردن به محافظ خرده بورژوایی ایجاد کردند، آنوقت است که همین اختلافات قطعاً ارزش متفاوتی می یابد؛ وزنه ای متفاوت؛ در صورتی که آن ها با گروه اجتماعی متفاوتی در ارتباط باشند. این نکته بسیار مهمی است.

حقیقت این است که علیرغم تمام کوشش های اکثریت برای جلوگیری از این انشعاب، اقلیت از ما انشعاب کرد. این بدان معنا است که احساس اجتماعی درون آن ها بدینگونه بود که پیوستن آن ها را به ما غیرممکن ساخت. این یک گرایش خرده بورژوایی است، نه پرولتری. اگر شما تأییدیه‌ی تازه ای

از این امر می خواهید، ما نمونه‌ی بسیار عالی آن را در مقاله‌ی «دنوآیت مک دونالد» داریم.

اولاً چه چیزی یک انقلابی پرولتری را توصیف می کند؟ هیچکس مجبور نیست که به یک حزب انقلابی بپیوندد، اما اگر پیوست، آنگاه با حزب به طور جدی برخورد خواهد کرد. اگر ما باید شهامت آن را داشته باشیم که مردم را به یک تغییر اجتماعی انقلابی فرا بخوانیم، ما مسئولیت بسیار بزرگی را به دوش می کشیم که باید به طور خیلی جدی در نظر بگیریم. آیا تنوری ما چیزی به جز صرفاً ابزار عمل ما است؟ این ابزار، تنوری مارکسیستی ما است زیرا تا به امروز ما ابزار بهتری نیافته ایم. یک کارگر با ابزار نامعقول برخورد نمی کند، اگر ابزار او بهترین ابزاری هستند که می توان داشت، سعی می کند از آن ها مراقبت نماید، او آن ها را بی خیال رها نمی کند و هرگز ابزار خارق العاده ای که موجود نباشد، مطالبه نمی کند.

«برنهام» یک روشنفکر متکبر است. او وارد یک حزب می شود، بعد آن را رها می کند، و حزب دیگری را انتخاب می کند. یک کارگر نمی تواند چنین کند. او اگر وارد یک حزب انقلابی گردد، مردم را خطاب قرار می دهد، به آن ها فراخوان عمل می دهد، مانند یک ژنرال در زمان جنگ - او باید بداند که بقیه را به کجا هدایت می کند. شما در باره ی ژنرالی که می گوید معتقد است که سلاح چیز بدی است و بهتر است تا همه به خانه های خود بازگردند، چه فکری می کنید؟ برنهام اینگونه استدلال می کند. لذا او بی خیال حزب را رها کرد. اما بیکاران باقی می مانند و جنگ هم ادامه پیدا می کند. این چیزها را نمی شود به تعویق انداخت. بنابراین، این تنها برنهام است که عمل خود را به تعویق انداخت.

## شک‌گرایی خرده‌بورژوازی

«دئوآیت مک دونالد» یک متکبر نیست، اما کمی احمق است. نقل قول می‌کنم: «روشنفکر، اگر قرار باشد که در جامعه نقش موثری داشته باشد، نمی‌باید خود یا دیگران را گمراه نماید، نمی‌باید آگاهانه سکه‌ی تقلبی را به جای سکه خوب قبول کند، در لحظه‌ی بحرانی نباید هر آنچه که در طول سال‌ها و دهه‌ها آموخته را فراموش کند.» خوب. کاملاً درست. دو باره نقل قول می‌آورم: «اما اگر ما با سال‌های طوفانی و وحشتناکی که در پیش داریم با شک و تردید و از خودگذشتگی برخورد کنیم - شک و تردید به تمام تنوری‌ها، حکومت‌ها و سیستم‌های اجتماعی؛ از خودگذشتگی نسبت به مبارزه‌ی انقلابی توده‌ها. تنها آنگاه است که می‌توانیم خود را روشنفکر توجیه کنیم.»

این هم یکی از رهبران حزب به اصطلاح «کارگری» است که خود را نه پرولتر، بلکه یک «روشنفکر» بشمار می‌آورد. او صحبت از شک و تردید در تمام تنوری‌ها می‌کند.

ما خود را برای این بحران به وسیله‌ی مطالعه و ساختن روش علمی آماده کرده‌ایم و روش ما مارکسیزم است. سپس بحران آغاز می‌شود و آقای مک‌دونالد می‌گوید «نسبت به تمام تنوری‌ها شک و تردید داشته باشید» و بعد سخن از از خودگذشتگی نسبت به انقلاب می‌کند، بدون اینکه آن را با تنوری تازه‌ای جایگزین کند. مگر اینکه این تنوری از شک‌گرایی مال خود او باشد. ما چطور می‌توانیم بدون تنوری کار کنیم؟ جنگ توده‌ها چیست و چه چیزی انقلابی است. کل مقاله افتضاح است و حزبی که می‌تواند چنین فردی را به عنوان یکی از رهبرانش بپذیرد، نمی‌تواند حزبی جدی باشد.

باز هم نقل قول می آورم: «پس ذاتاً این (فاشیسم) چیست؟ تروتسکی اصرار دارد که نه کم و نه زیاد، پدیده‌ی آشنای بنیادیتیزم می باشد که در آن یک فرقه با قرار دادن یک طبقه علیه طبقه‌ی دیگر، خود را در قدرت نگه می دارد و در نتیجه به قدرت دولتی ماهیت خودمختار موقت می بخشد. اما این رژیم‌های اقتدارگرای مدرن، حکومت‌های موقت نیستند؛ آن‌ها نقداً زیربنای اقتصادی و اجتماعی را با دستکاری در فورم‌های کهن و از بین بردن روح زنده درون آن‌ها، تغییر داده‌اند. پس آیا بوروکراسی نازی‌ها یک طبقه‌ی حاکم تازه است و بنابراین فاشیسم نیز یک فورم تازه، قابل مقایسه با سرمایه داری در جامعه می‌باشد؟ این هم به نظر حقیقی نیست.»

او در اینجا یک تنوری تازه می‌سازد، تعریف تازه‌ای از فاشیسم، اما او به هر حال آرزو می‌کند که ما را در شک و تردید نسبت به تمام تنوری‌ها بیاندازد. او همچنین به کارگران می‌گوید که وسایل و ابزار کار آن‌ها اهمیت ندارد، آن‌ها می‌باید نسبت به کارشان فداکار باشند! من فکر می‌کنم که کارگران نسبت به این حرف برخورد شدیدی خواهد نمود.

این دقیقاً ماهیت روشنفکر ناامید است. او جنگ را می‌بیند با عصر وحشتناکِ در پیش، با ضرر و زیان، با ازخودگذشتگی‌ها، و او می‌هراسد. او شروع به بازتولید شک‌گرایی می‌کند و هنوز معتقد است که می‌توان شک‌گرایی را با فداکاری انقلابی متحد کرد، البته به شرطی که ما مطمئن باشیم که این امر عاقلانه و ممکن است. و ما چنین اطمینانی را نمی‌توانیم داشته باشیم مگر با یک تنوری کارا. کسی که شک‌گرایی تنوریک را بازتولید می‌کند، خائن است.

## تجزیه و تحلیل عملی خود ما از فاشیزم

ما از عناصر مختلف فاشیزم تجزیه و تحلیل دادیم.

۱- عنصری که بین فاشیزم با بناپارتیزم کهن مشترک است، این است که از تضاد طبقاتی برای کسب بیش‌ترین قدرت دولتی مستقل استفاده می‌کند. ما اما همیشه تأکید کرده ایم که بناپارتیزم کهن متعلق به دوران شکوفایی جامعه‌ی بورژوازی بود، در حالی که فاشیزم، قدرت دولتی در دوران افول جامعه‌ی سرمایه‌داری است.

۲- فاشیزم ناشی از سعی طبقه‌ی بورژوا برای غلبه کردن و از بالای سر تضاد بین تکنیک نو و مالکیت خصوصی گذشتن است، بدون اینکه مالکیت خصوصی را حذف کند. این «اقتصاد با برنامه» فاشیزم است. کوششی است در راه حفظ مالکیت خصوصی و همزمان مانع تجاوز مالکیت خصوصی به اموال عمومی است.

۳- در رابطه با تضاد بین تکنیک نو و مدرن نیروهای مولد موجود در حریم دولت ملی از حد خود تجاوز می‌کند. این تکنیک نو نمی‌تواند به مرزهای دولت ملی کهن محدود گردد و فاشیزم می‌کوشد تا بر این تضاد فائق آید. نتیجه آن جنگ است. ما نقداً همه این عناصر را تجزیه و تحلیل کرده ایم.

## ما می‌باید از هر روشنفکری استفاده کنیم

دنوآیت مک دونالد حزب را رها خواهد کرد، همان طوری که برنهام کرد، اما شاید به دلیل اینکه او قدری تنبل تر است، این کار قدری طول بکشد. آیا برنهام زمانی «چیز خوب» محسوب می‌شود؟ بلی، حزب پرولتری در عصر ما باید از هر روشنفکری که بتواند به حزب کمک نماید، استفاده کند.

من با «دییگو ریورا» ماه ها وقت صرف کردم تا او را برای جنبش خودمان حفظ کنم، اما موفق نشدم. اما تمام «بین الملل ها» تجربه ای اینگونه داشته اند. «بین الملل اول» با «فرایلیگراث» شاعر که خیلی هوس باز بود، مشکل داشت. «بین الملل دوم و سوم» با «ماکسیم گورکی» مشکل داشت. «بین الملل چهارم» هم با «ریورا». در هر مورد، آن ها از ما جدا شدند.

برنهام البته به ما نزدیک تر بود، اما «کانن» نسبت به او شک داشت. او در نویسندگی خوب است و قدری هم مهارت رسمی در تفکر دارد، نه عمیق، اما با مهارت. او می تواند نظر شما را بگیرد و آن را بپرواند و در باره اش مقاله ی عالی بنویسد - و بعد آن را به فراموشی بسپارد. نویسنده می تواند فراموش کند- اما یک کارگر نمی تواند. بهر حال، ما تا جایی که می توانیم باید از این مردم استفاده کنیم. موسولینی هم در مقطعی «چیز خوبی» بود!

لئون تروتسکی

کونواکان، د. ف.

۷ اوت ۱۹۴۰